

اندرپيشه

جايگاه فقهی و حقوقی مجلس خبرگان

گفتگو با آيت الله جوادى آملی

اشاره:

در آستانه انتخابات خبير مجلس خبرگان، برای آشنايي بیشتر با شرايط و وظائف خبرگان و بنيان تشكيل آن، مصاحبه مجله حکومت اسلامي (وابسته به مجلس خبرگان) با آيت الله جوادى آملی از نظر خوانندگان محترم مي گذرد.

در اين گفتگو درباره اين موضوعات بحث شده است: استقلال مجلس خبرگان در مورد قانونگذاريهای مربوط به خود، تعيين رهبر از ميان فقهای واجد شرايط رهبري، مراقبت از تداوم اوصاف و شرايط رهبري، تغيير رهبر، وظيفه خبرگان در فقدان دائمی يا سؤقت شرايط رهبري، بنيان تشكيل مجلس خبرگان، فتاويهای مرجعيت و رهبري، عدم امکان واگذاري وظائف خبرگان به مردم، رد نظريه وکالت فقيه، تفکيک حوزه ولايت فقيه از قلمرو حکومت ملی و حاکميت مردم.

پرسش: مجلس خبرگان در قانون اساسی چه وظایفی برعهده دارد؟

پاسخ:

برای مجلس خبرگان در قانون اساسی وظایف متعددی تدوین شده که عمده آن به این شرح است:

۱. تصویب قوانین داخلی مجلس خبرگان

گرچه تدوین و تصویب قانون مربوط به مجلس خبرگان، از لحاظ تعداد اعضا، شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و سایر مقررات و آیین نامه‌ها در دوره نخست برعهده فقهای شورای نگهبان است، لیکن در دوره‌های بعد، مستقلاً برعهده خود مجلس خبرگان می‌باشد، زیرا اصل یک صد و هشتم قانون اساسی چنین می‌گوید: «قانون مربوط به تعداد، شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهای اوکون شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آرای آنان تصویب شود، و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد. از آن پس، هرگونه تغییر و تجدیدنظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.»

آنچه از اصل یک صد و هشتم استنباط می‌شود، استقلال مجلس خبرگان در مورد قانون گذاری مربوط به خود است. زیرا اولاً: نهادها، وزارت خانه ها و مانند آن گرچه در تدوین آیین نامه های داخلی خود مستقل اند، لیکن آیین نامه های آنها حتماً باید مخالف با قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی نباشد، و هیچ نهادی حق قانونگذاری ندارد، ثانیاً: گرچه مجلس شورای اسلامی مرجع تقنین تمام قوانین کشور است، ولی تصویب آنها به بررسی شورای نگهبان می‌باشد، تا هیچکدام از آن قوانین مخالف با قانون اساسی یا مخالف با موازین اسلامی نباشد (طبق اصل نود و چهارم قانون اساسی)، ثالثاً: انعقاد مجلس شورای اسلامی و صلاحیت آن برای شروع به کار قانونگذاری مشروط به تحقق تمایزات منطبق شورای نگهبان است؛ یعنی اگر شورای نگهبان در خارج محقق نشد، اصلاً مجلس شورای اسلامی، قانونی نیست مگر در خصوص تصویب اعتبارنامه نمایندگان، رابعاً: شورای نگهبان مرجع تقنین نیست، حتی قوانین مربوط به خود آن شورا، در قانون اساسی کاملاً مدون و مصوب شده، تنها صلاحیت آن شورا تصویب آیین نامه داخلی خودش می‌باشد.

گرچه نخستین دوره مجلس خبرگان با قانون مصوب شورای نگهبان تشکیل می‌شود، لیکن شورای نگهبان برای تصویب قانون اولین دوره مجلس خبرگان، فاقد استقلال است، زیرا مصوب آن شورا تا به تصویب نهایی رهبر انقلاب نرسد، هرگز رسمیت قانونی نخواهد داشت. اما مجلس خبرگان بعد از تشکیل شدن در تمام عناوین یاد شده مستقل

می‌باشد، چون نه تنها در تدوین آیین نامه های داخلی خود مستقل است، بلکه در تدوین و تصویب قوانین و مقررات مربوط به خود، هم متبع تقنین است و هم در این مرجع بودن مستقل است؛ یعنی نه تنها نیازی به بررسی نهایی شورای نگهبان ندارد، بلکه محتاج به تصویب نهایی رهبر انقلاب هم نخواهد بود؛ برخلاف مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام که به تأیید نهایی مقام رهبری نیازمند است. از اینجا وظیفه استقلالی مجلس خبرگان در تقنین قوانین مربوط به خود و بی نیازی آن از هر نهاد، ارگان و مقامی - حتی مقام شامخ رهبری - معلوم خواهد شد. این مطلب گرچه در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ملحوظ شده بود، لیکن با صراحت و دلالت روشتر و بدون هیچ ابهام و اجمالی در شورای بازنگری قانونی اساسی مصوب ۱۳۶۸ بیان شد. ممکن است نظرات نهایی مصوبات مجلس خبرگان، از لحاظ انطباق با موازین اسلامی برعهده فقهای شورای نگهبان باشد، که در این جهت نیاز به توضیح آینده است.

نمونه استقلال و تفاوت مجلس خبرگان با سایر ارگانها را می‌توان در تعیین مدت مجلس خبرگان مشاهده کرد. مثلاً رئیس جمهور، طبق اصل یک صد و چهاردهم، برای مدت چهارسال و نمایندگان مجلس شورای اسلامی طبق اصل شصت و سوم برای مدت چهار سال و اعضای شورای نگهبان طبق اصل نود و دوم برای مدت شش سال انتخاب می‌شوند، لیکن اعضای مجلس خبرگان طبق قانون مصوب خود، برای مدت هشت سال انتخاب می‌شوند. و قانون اساسی هیچگونه تحدیدی در این پاره ندارد، بلکه تعیین حدود آن را همانند سایر مسائل و قوانین خبرگان در اختیار خود مجلس خبرگان قرار داده است.

۲. تعیین رهبر انقلاب

تعیین رهبر انقلاب از بین فقهای واجد شرایط رهبری دومین وظیفه و اصلی ترین سمت مجلس خبرگان است. زیرا در اصل یک صد و هفتم قانون اساسی چنین آمده است: «پس از مرجع عالی قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و پیمان گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف)، که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری دربارۀ همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم، بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلام به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یک صد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب

خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.

آنچه از این اصل و سایر اصول قانون اساسی، راجع به رهبری استظهار می شود عبارت است از:

۱. فقیه جامع شرایط علمی و عملی رهبری، در عصر نبیّت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء، نه تنها می تواند مقام رهبری را حیازت کند، بلکه موظف است عهده دار آن گردد. زیرا مقتضای ادلّه نصب عام، از یک سو و مفاد اصل پنجم قانون اساسی از سوی دیگر، همانا تعهد فقیه جامع شرایط است نه اختیار او، چون در اصل پنجم قانون اساسی چنین آمده است: «در زمان غیبت حضرت - عجل الله تعالی فرجه - در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مدبّر است که طبق اصل یک صد و هفتم عهده دار آن می گردد».

سپاهیان، وظیفه مجلس خبرگان جعل مقام رهبری، یا اعطای آن مقام مجعول، به فقیه جامع شرایط نیست، بلکه طبق ادلّه نصب، چنین مقامی برای فقیه جامع شرایط جعل شده و به شخصیت حقوقی فقیه، نه به شخصیت حقیقی او - یعنی به سمت قضاوت و عدالت او نه به شخص او - اعطا شده است و هیچکدام از این دو کار، یعنی، جعل اصل مقام و اعطای آن از اختیارات یا وظایف مجلس خبرگان نیست، بلکه وظیفه او فقط تشخیص تحقق شرایط مزبور در شخص فقیه و اعلام نظر کارشناسی در این باره است؛ یعنی، کشف اجتماع شرایط مزبور در شخص خاص به نحو انحصار یا عدم انحصار که در مطالب بعد معلوم خواهد شد.

۲. اگر شرایط مزبور رهبری در شخص معین به نحو انحصار محقق شد، پذیرش سمت رهبری بر آن فقیه معین و تعهد وی نسبت به مقام رهبری، واجب عینی خواهد بود، و معرفی همان فقیه معین و منحصر برای رهبری، بر مجلس خبرگان واجب تعیین می باشد. چنانکه پذیرش مردم در این فرض مزبور نیز به نحو واجب تعیینی است، و اگر شرایط مزبور رهبری در چند فقیه بدون امتیاز و بدون انحصار محقق شد، پذیرش سمت رهبری در ابتدای فحوص و بررسی بر همگان واجب کفای است و معرفی یکی از آنان برای تصدی مقام رهبری در ابتدای بحث به نحو واجب تخییری بر مجلس خبرگان واجب است.

اگر با فحوص دقیق و بحث عمیق هیچگونه امتیاز و برجستگی یا مقبولیت عامه برای فقیه معین ثابت نشد، بر مجلس خبرگان تعیین یکی از آنها (تخییری حدودی)، نه استمراری (به عنوان رهبر و اعلام رهبری وی به مردم واجب

خواهد بود. چنانکه پذیرش رهبری همان فقیه معین و معرفی شده از سوی خبرگان بر مردم به نحو واجب تعیینی لازم می باشد، همان طور که تصدی مقام رهبری برای فقیه جامع شرایط مزبور واجب عینی است، نه کفای و بر فقهای دیگر همانند اعضای مجلس خبرگان و هماهنگ با سایر مردم، پذیرش رهبری آن فقیه معرفی شده واجب تعیینی است.

۳. جریان وجوب عینی یا کفای نسبت به فقهایان جامع شرایط و قبول و جریان وجوب تعیینی یا تخییری در ابتدای فحوص و بررسی نسبت به اعضای مجلس خبرگان می باشد، اما نسبت به جمعی که توده مردم در تمام احوال، پذیرش رهبری شخص معین واجب تعیینی است. زیرا وظیفه آنان بعد از فحوص و کواشف علمی و اعلام نتیجه نمایندگان آنها، یعنی مجلس خبرگان، روشن می شود و در این حال وظیفه آنان جز پذیرش رهبری فقیه معین به نحو واجب تعیینی نخواهد بود.

۴. شخصیت حقیقی فقیه مزبور، همانند اشخاص حقیقی دیگر، اعم از فقهای هتای خویش و اعضای مجلس خبرگان و جمهور مردم موظف است ولایت و رهبری شخصیت حقوقی خویش را - که همان ولایت قضاوت و عدالت و ... می باشد - به نحو واجب تعیینی بپذیرد، زیرا گذشته از آنکه تولی ولایت قضاوت و عدالت، شرعاً بر خود فقیه جامع شرایط واجب است، مفاد ذیل اصل یک صد و هفتم نیز همین است، چون در ذیل آن اصل چنین آمده است: «... رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است؛ یعنی شخصیت حقیقی رهبری در برابر همه قوانین با جمهور مردم مساوی است، گرچه شخصیت حقوقی آن، عین سمت است».

۳. مراقبت وجدان و فقدان شرایط رهبری

مراقبت وجدان و فقدان اوصاف و شرایط رهبری، سومین وظیفه مجلس خبرگان است. زیرا، گرچه رهبری همانند ریاست جمهور، عضویت مجلس خبرگان، عضویت شورای نگهبان، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و ... زمانمند و مدتدار نیست، لیکن مشروط به شرایط و محدود به اوصافی است، که در گذر زمان از گزند حوادث مصون نیست. چنانکه فحوص و تبادل نظر اعضای مجلس خبرگان در مقام حدوث و در تبیین اصل رهبر معصوماته نیست، و ممکن است با اشتباه پیچیده همراه باشد، که در طول زمان کشف خلاف آن محتمل خواهد بود. لذا مجلس خبرگان موظف است به طور دقیق درباره شرایط و اوصاف علمی و عملی رهبر مراقبت کند. صدر اصل یک صد و یازدهم در این باره چنین می گوید: «فرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یک صد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد...».

آنچه از این اصل استظهار می شود عبارت است از :

وظایف مجلس خبرگان است. در صورت اخیر، شورای مشخصی بعضی از وظایف رهبری را بر عهده دارند که بحث پیرامون آن شورا و ترکیب وظایف آن از قلمرو این مصاحبه و سؤال و پاسخ بیرون است.

۱. شرایط و اوصاف مذکور در قانون اساسی برای تصدی مقام رهبری، باید در حال حدوث و در حال بقا همچنان محفوظ بماند و ثبوت آن اختصاص به زمان حدوث رهبری ندارد.

۶. اعلام فقدان یکی از شرایط و اوصاف رهبر همان طور که در صورت وجدان شرایط و اوصاف رهبری، کار مجلس خبرگان، کشف و اعلام آن بود، در صورت فقدان یکی از آنها، وظیفه خبرگان کشف و اعلام آن است، نه عزل رهبر. زیرا، فاقد شرایط یا اصلاً رهبر نبود یا از رهبری معزل می شود و از انعزال او در اصل یک صدم یا زدهم چنین تعبیر شد: «از مقام خود برکنار خواهد شد»؛ یعنی معزل است نه معزول. و اگر در سطر بعد همان اصل سخن از عنوان عزل رهبر آمده است، به این معنا نخواهد بود که مجلس خبرگان او را معزول می کند، بلکه همان منبع فقهی که او را نصب نمود، عزل می کند و مجلس خبرگان سستی جز کشف عزل و نصب رهبر ندارد، نه انشای عزل یا انشای نصب (یعنی انشای عزلی یا انشای نصبی).

تذکر: وظایف مهم دیگری برای مجلس خبرگان تدوین و تصویب شده است که ارائه آنها خارج از محور سؤال مزبور می باشد، و قهراً پاسخ به آنها خارج از بحث کنونی است، زیرا مدار سؤال، تعیین خصوص وظایف مجلس خبرگان براساس قانون اساسی است، نه براساس قوانین دیگر. چون قانون اساسی، اختیار قانونگذاری مجلس خبرگان را برعهده خود آن مجلس قرار داد و بنابراین یک صد و هشتم، مجلس خبرگان برای تعیین وظایف، خود عهده دار وضع قوانین مناسب خود بود. لذا برای تحدید آن وظایف، مقررات ویژه ای وضع کرد که تحریر و تقریر آنها، در پاسخ سؤال یاد شده، خارج از بحث کنونی خواهد بود.

پرسش: مبنای فقهی و حقوقی تشکیل مجلس خبرگان چیست؟

پاسخ:

فقیه جامع شرایط علمی و عملی، عهده دار مناصب متعدد است که بازرزترین آنها، مرجعیت فتوا، قضای در محاکم عدل، ولایت و رهبری امور مردم است. هیچ کدام از این مناصب یاد شده از باب واکالت از طرف مردم نیست، تا موکل یا موکلین چنین سمتها را به فقیه جامع شرایط یاد شده داده باشند، و قبل از توکیل، فقیه مزبور فاقد سمتهای مزبور باشد. چون محوری ترین شرط آن منصبها، همانا فقاہت و اجتهاد است و منظور از آن نیز فقاہت مطلق و اجتهاد تام نه به نحو تجزی است. به طوری که فقیه مزبور بتواند در همه ابواب مختلف فقه: عبادات، احکام، عقود، ایقاعات و ...، استنباط کند و ملکه اجتهاد را بالفعل دارا باشد و قوه استخراج احکام از

۲. وظیفه مجلس خبرگان در مقام اثبات و تشخیص، اختصاص به مقام حدوث رهبری ندارد، بلکه در مقام بقای آن نیز همچنان وظیفه مندند که مراقبت کامل نمایند که آن شرایط و اوصاف همچنان موجود باشد.

۳. در صورت کشف خلاف به لحاظ مقام حدوث، و نیز در صورت زوال برخی از شرایط و اوصاف به لحاظ مقام بقا، فقیه مزبور در ظرف فقدان (حدوثاً یا بقائاً) رهبر نیست یا نخواهد بود و وظیفه خبرگان اعلام نفی رهبر سابق و معرفی رهبر لاحق است.

۴. تغییر رهبر

گاهی فقدان شرایط یا اوصاف، به تحول و دگرگونی منفی در شخص فقیه پذیرفته شده به عنوان رهبری است. مانند آنکه بر اثر علل طبیعی، کهن سالی، بیماری، ورخدادهای تلخ غیر مترقب و ... فاقد برخی از شرایط رهبری می گردد. و زمانی به تحول و دگرگونی مثبت است که در سایر فقهای همتای او پدید می آید. مانند آنکه یکی از فقهای مفسران اوبه رجحان علمی، عملی یا مقبولیت عامه رسیده است که اگر در طلیعه انتخاب و تعیین رهبر، چنین مطلبی حاصل شده بود، حتماً آن فقیه به عنوان رهبر به مردم معرفی می شد و هم اکنون تحول و دگرگونی مثبت آن فقیه در حد وفور و فراوانی است، که قابل اغماض نخواهد بود. چنین مزیت و برجستگی پدیدآمده، تحول مثبت فقیه دیگری است که مجلس خبرگان را به معرفی آن فقیه ممتاز موظف می نمایند. از اینجا معلوم می شود که گرچه رهبری، زمانمند نیست، ولی شرایط و اوصاف آن مانند مرجعیت در رهگذر تحولات علمی و عملی به طور طبیعی یا تاریخی، زمانمند خواهد بود؛ لذا قابل پیش بینی - به عنوان کوتاه مدت یا دراز مدت - نمی باشد.

۵. مراقبت بر فقدان دائمی و موقت شرایط رهبر

گاهی فقدان شرایط و اوصاف به طور دائمی است و گاهی به طور موقت. فقدان دائمی مانند وفات یا چیزی که منطبق به وفات است، مثل فروتنی قطعی و کهن سالی حتمی که با نسیان و فقدان قدرت رهبر همراه باشد. فقدان موقت و موسمی، مانند بیماری درازمدت که علاج آن در مدت کوتاه مغضرب و مورد تسامح، یقیناً ممکن نیست و شرایط و اوصاف رهبری در زمان آن بیماری صعب العلاج قطعاً مفقود است. در این حال نیز، مجلس خبرگان موظف به مراقبت و اعلام نتایج آن خواهد بود. در صورت فقدان دائم درصدد تعیین رهبر آینده بودن، از

شروع ہوا۔ مسلمانوں نے یہ سب سے پہلے تسلیم کیا کہ یہ ایک نیا دور ہے۔ اس لیے انہوں نے اس نئے دور کو تسلیم کرنے کے لیے اپنی فہم و فراہ کو تیار کیا۔

مبانی مستنبط از منابع اصیل را بالفعل واجد باشد۔ نہ آنکہ درملکہ و قوہ استنباط بالقوہ باشد، ہرچند نسبت بہ برخی بالفعل ہوئے و متجزی باشد۔ تشخیص چنین وصف و شرطی دشوار است و برعہدہ کارشناسان متعہد است، و سیرہ مستمر متشرعان و نیز بنای فرزندگان در اینگونہ ازامور مہم این است کہ بہ متخصصان ہر رشتہ مراجعہ می کنند، و گزارش کارشناسان متخصص موشق را می پذیرند، چنانکہ بنا و سیرہ متدینین در پذیرش مرجع فتوا نیز چنین ہوئے و ہست۔

البتہ، بحث کنونی در تبیین مبنای فقہی و حقوقی مجلس خبرگان است، نہ در تحریر مبنای فقہی و حقوقی ولایت فقیہ و منصب رہبری، کہ آن خود رسالتی است جدا برعہدہ رسالہ و مقالتی جداگانہ۔

توجہ بہ یک نکتہ - کہ سہم تعیین کنندہ در فلسفہ سیاسی اسلام دارد۔ واجب می باشد و آن این است کہ گرچہ بین مرجعیت و رہبری فرق فراوانی است و گزارش تفصیلی آن فروق در این مورد لازم نیست، لیکن تنبہ بہ برخی از آنها در اینجا ضروری است:

۱. مرجعیت، کثرت پذیر و تقلید نیز تعدد پذیر است؛ یعنی، ممکن است در عصر یا مصری برای نسل معین چند مرجع تقلید وجود داشته باشد، کہ بر اثر عدم احراز اعلیت و مانند آن، حکم بہ تخییر در پذیرش مرجعیت چند نفر شدہ است۔ یا بر اثر احراز عدم تفاوت در شرایط و اوصاف مرجعیت، چنین حکمی در جامعہ متشرعان با قبول تلقی شدہ است۔ لہذا برخی از مقلدان بہ شخص معین رجوع کردہ و بعضی از آنان مرجع دیگری را برای تقلید پذیرفتہ اند۔

۲. مرجعیت تفکیک پذیر است و تقلید نیز تجزی پذیر می باشد؛ یعنی ممکن است فقیہ معینی در عبادت اعلم از دیگری باشد و فقیہ معین دیگری در عقود و معاملات اعلم از غیر خود باشد۔ کہ در این حال، تفکیک در تقلید محتمل است و تجزی در تقلید ممکن خواهد بود۔

۳. مرجعیت متعدد - حدوداً و بقائلاً - احتمال تخییر دارد؛ یعنی ممکن است تخییر بین چند مرجع متساوی یا متفاوت ثبوتی باعدم احراز تفاوت در مقام اثبات، مستمر باشد۔ بہ طوری کہ مقلد، نہ تنها در مقام حدوث، بلکہ در مقام بقا نیز در رجوع بہ ہر یک از آنان مخیر باشد۔ البتہ، ممکن است برخی از مراجع، تخییر را ابتدایی بدانند نہ مستمر، و عدول از متساوی بہ متساوی دیگر را روا ندانند، لیکن برہان عقلی برخلاف تخییر مستمر اقامہ نشدہ است۔

اما، ولایت و رہبری نظام واحد، برای ملت واحد و کشور واحد، نہ تعددپذیر است نہ تفکیک پذیر و نہ تخییر مستمر را تحمل می کند؛ و دلیل اجتماعی آن گسستن شیرازہ نظم و

انسجام ملی یک مملکت است۔ بنا بر مطالب یاد شدہ و اہمیت مسئلہ رہبری نظام و ولایت امر یک ملت و پرهیز از خطر ہرگونہ تعدد، تفکیک و تجزیہ در مہمترین رکن نظام اسلامی، مجلس خبرگان تشکیل شدہ است و می شود، کہ در آن فقیہ شناسان ہر منطقہ - کہ از آن منطقہ نرفتہ باشند و مورد وثوق مردم آن قلمرو باشند، تا کسی چنین نسرایند؛ «رندان تشنہ لب را آبی نمی دہد کس / گویی فقیہ شناسان رفتند از ولایت - بہ تبدیل نظر می پردازند، و پیرامون مبادی و مبانی فقہی و حقوقی رہبری نظام می اندیشند و بہ عنوان بینہ، شہادت می دہند یا بہ عنوان اہل خبرہ، رای کارشناسی صادر می کنند، تا مجموع آنچه از حس آنان بہ عنوان شہادت یا حدس آنها بہ عنوان خبری ارائه شدہ است آثار و فواید فراوان فقہی و حقوقی داشتہ باشد کہ بہ برخی از آنها اشارت می رود:

۱. قیام بینہ شرعی یا قیام آرای اہل خبرہ کہ مور پذیرش عقلا و امضای شارع مقدس است۔

۲. حصول اطمینان یا علم از شہادت یا ارائه رأی کارشناسان رہبری از سراسر کشور۔ زیرا منتخبان مجلس خبرگان چہرہ های علمی و عملی یک کشورند کہ برخی بدون واسطہ و بعضی با واسطہ مورد اطمینان علمی و عملی جامعہ اسلامی ہستند۔

۳. پرهیز از تعارض بینہ ها یا تعارض گزارش خبریان، کہ گذشتہ از بہرہ فقہی، ثمرہ حقوقی نیز خواهد داشت۔ زیرا برابر قانون اساسی کہ مورد پذیرش اکثریت قاطع ملت مسلمان ایران می باشد، ہمگان تعہد نمودہ و تعہد متقابل کردہ اند کہ حق حاکمیت خویش را در پذیرش رہبری نظام فقط از راہ مجلس خبرگان اعمال کنند۔ و ہمگی در معرض انتخاب خبرہ قرار گرفتند و اکثریت آنان گروہ مخصوصی را شناسایی کردند، آنان را بہ منظور تشخیص فقیہ جامع شرایط رہبری انتخاب کردند و چنین تعہد ملی، دینی و چنین تعہد متقابل ہمگانی - کہ در ہمہ پرسی قانون اساسی ظہور کردہ ست - بہ امضای فقیہ جامع شرایط رہبری، مانند امام راحل - قدس سرہ - رسیدہ است و صبغہ حقوقی آن ہمہانگ با جنبہ فقہی آن تأمین شدہ است۔

لہذا، ہیچ مجالی برای اختلاف و ہیچ زمینہ ای برای تخلف و ہیچ بہانہ ای برای مخالفت وجود نخواہد داشت، چون ہمہ مردم از یک سو و ہمہ شہود و بینہ ها از سوی دیگر و ہمہ کارشناسان رہبری از سوی سوم، بر این تعہد ہمگانی و تعہد متقابل کہ مورد تنفیذولی امر مسلمین واقع شدہ است، اتفاق نمودہ اند و چنین تہدی از مصادیق بارز: «اوفا بالعہود»، و از موارد روشن ادلہ وفای بہ عہد و میثاق و شرط خواہد بود۔ همان طور کہ ہمہ فقیہان جامع شرایط و ہمتای ہم دیگر، قبل از فعلیت سمت ولایت برای یکی از آنان، متساوی الاقدار و الاقدام بودہ اند، لیکن بعد از بہ فعلیت رسیدن ولایت

بجای ساده و کوتاه بیاورند:

حکومت اسلامی و ولایت فقیه

تألیف

استاد محمدتقی مصباح یزدی



مجلس شورای اسلامی

می توان صبغه آزادی، حاکمیت ملی، اتکا به آرای عمومی و حق ملت را در جمهوری اسلامی ایران رنگین تر دانست. غرض آنکه نشانه های اقتدار ملی، حاکمیت عمومی برپایه های ایمان و لوازم آن در جمهوری اسلامی ایران مستحکم است. به طوری که نهاد برتری برای مراقبت ویژه در ثبوت و سقوط رهبری پیش بینی شده است.

پرسش: آیا نمی توان وظایف خیرگان را به مردم واگذار کرد؟

پاسخ:

حق حاکمیت، که از طرف خداوند آفرینش به جامعه بشری داده شده است، گاهی بدون واسطه اعمال می شود و گاهی با واسطه. در مواردی که وضع آن روشن است و هیچ ابهامی وجود ندارد، چنانکه هیچ رقیبی برای مورد رأی یافت نشود تا زمینه تردید، تحیر و مانند آن پدید آید و از این جهت نیازی به شهادت بینة ها، یا گزارش کارشناسان اهل خیره نباشد، حق حاکمیت مزبور، با آرای مستقیم مردم اعمال می شود و نیازی به نایب، وکیل، شاهد، خبیر و مانند آنها نخواهد بود. مانند پذیرش اصل نظام اسلامی در همه پرسش فروردین ۱۳۵۸، و نیز نظیر پذیرش رهبری بدون رقیب امام راحل - قدس سره -، که ولایت ایشان به نحو تعیین از بدو انقلاب، روشن بود. لذا در

یکی از آنها، همگی جزو امت او شده و در مسائل مهم مملکتی، غیر از نظر مشورت و رهنمود فقهی و ارائه طریق و مساعدت فرهنگی و معاونت علمی و مساعدت عملی، کار دیگری به عنوان دخالت در ولایت و رهبری نداشته و ندارند.

بینة ها، کارشناسان و اهل خیره نیز، برابر تعاهد متقابل امضا شده، قبل از پذیرش شهادت عده ای یا قبول گزارش کارشناسان گروه خاصی، سایر بینة ها و سایر خبیران، همتای یکدیگر بوده اند، لیکن بعد از پذیرش شهادت یا گزارش خبیران اکثریت نمایندگان منتخب ملت، هیچ مجالی برای شهادت یا گزارش خبیران مخالفان نیست.

تذکر: جریان حقوقی مجلس خیرگان گسته از صبغه فقهی آن نیست، زیرا مسائل حقوقی به نوبه خود بخشی از مسائل فقهی است، لیکن بر اثر اهمیت ملی آن، جدا از مسائل فقهی مطرح می شود.

پرسش: آیا چنین مجلسی در سایر کشورها هم پیش بینی شده است؟

پاسخ:

جمهوری اسلامی ایران نظام ویژه ای است که گذشته از مجلس شورای اسلامی (قوه مقننه)، قوه قضاییه و قوه مجریه، نهاد برتر و فاضلی دارد به نام ولایت فقیه. کشورهای دیگر با سلطنتی است یا جمهوری، و از سوی دیگر انطباق تمام قوانین، مقررات و آیینهای آنها برابر با اندیشه های محض بشری، یا تلفیق و التقاط و ترکیب نامیومن است. از آرای انسانی و ره آورد های وحی الهی، هر چند دو باطن یا هم اصطکاک داشته باشند و همچنین پایه اساسی آنان آزادی و رهایی مطلق یا ملغق آحاد جامعه و مستولان نظام از هر قید شرعی است. لیکن نظام اسلامی ایران طبق اصل دوم و چهارم و سایر اصول مهم قانون اساسی برپایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر و کرامت و ارزش والای انسانی و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، استوار است.

چنین نظام الهی - انسانی، می طلبد که کارشناسان قضاوت و عدالت، در دو مرحله «حدوث» و «بقا»، محققان سنت و سیرت رهبری نظام را مراقب باشند، چنانکه آحاد مردم نیز برابر اصل هشتم قانون اساسی عهده دار دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر متقابل بین دولت و ملت اند. غرض آنکه، چنین ویژگی که در مجلس خیرگان رهبری مطرح است شاید در کشورهای دیگر بی مانند باشد، لیکن وجود نهادی که معادل آن باشد محتمل و قابل فحوص و بررسی است. با توجه به اینکه مستولان درجه اول برخی از کشورها، حق انحلال مجلس شورای خود را دارند و چنین حق در قانون اساسی ایران برای رهبری نظام اسلامی پیش بینی نشده است، پس از این لحاظ



قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، جریان تعیین رهبر بدون رقیب امام راحل - قدس سره - نیازی به مجلس خبرگان نداشت، همان طور که رجوع مستقیم به آرای عمومی در همه پرسی برای پذیرش اصل نظام جمهوری اسلامی، محتاج به مجلس خبرگان نبوده است. و در مواردی که وضع مورد رأی، پیچیده و دشوار است و نیازمند کار تحقیقی کارشناسان است، نظیر تدوین قانون اساسی و نیز مانند تعیین رهبری یکی از فقهای جامع شرایط که صلاحیت او شهره ملت نیست و محتاج فحص کارشناسان می باشد، حق حاکمیت یاد شده با انتخاب خبرگان مخصوص، اعمال می شود.

جریان ولایت امر و رهبری امت در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ سه مرحله ای بود، لیکن در قانون اساسی بازنگری شده و مصوب ۱۳۶۸، دو مرحله ای شد.

توضیح سه مرحله ای بودن در قانون اساسی قبلی چنین است که مرحله اول، از قبیل تعیین رهبر بدون نیاز به تعیین کسی است. مرحله دوم، از قبیل تعیین یک فقیه معین است که اعلم پادارای مقبولیت عام یا واجد برجستگی خاص می باشد، لیکن چنین صلاحیتی برای آحاد مردم روشن نیست. و مرحله سوم تعیین یکی از فقهای واجد شرایط رهبری به طور مساوی که همگان در آن همتای هم اند و هیچ کدام برجستگی خاصی نسبت به دیگران ندارد.

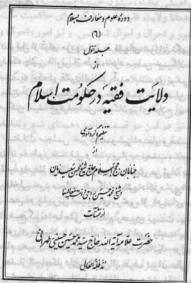
اما در قانون اساسی فعلی - که بازنگری شده است - جریان ولایت امر و رهبری مردم فقط دو مرحله ای است: مرحله اول تعیین فقیه معین که اعلم یا واجد برجستگی خاص یا مقبولیت عام است و مرحله دوم تعیین یکی از فقهای همتای هم دیگر، به طوری که تخیر در آن فقط ابتدایی است نه استمراری. غرض آنکه، اصالت در حاکمیت ملی از آن آرای ملت است، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه. و موارد رجوع بدون واسطه به آرای عمومی، باید طوری باشد که تشخیص آن برای همگان ممکن باشد. لذا انتخاب اعضای خبرگان، انتخاب رئیس جمهور، انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، همگی مستقیم و بدون واسطه است.

گاهی ممکن است برخی از قوانین بسیار مهم توسط نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی تقنین نشود و توسط خود مردم به صورت قانونگذاری تصویب گردد. که در این گونه از موارد نه تنها آرای عمومی ملت، مرجع تعیین قرار می گیرد بلکه برای تصویب نهایی به شورای نگهبان هم ارجاع نمی شود، زیرا در اصل پنجاه و نهم قانون اساسی چنین آمده است: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه

به آرای عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.

سر آنکه در بازنگری قانون اساسی، جریان تعیین رهبری، که مرحله اول از مراحل سه گانه تحقق ولایت امر و رهبری نظام اسلامی است، حذف شد، و به همان دو مرحله از مراحل سه گانه مزبور اکتفا شد، این است که رهبری، یک موضوع پیچیده و فنی و تخصصی است. کسی همچون امام خمینی (ره) که رهبر ممتاز و شناخته شده همگان باشد، بسیار نادر و در طول تاریخ کمیاب است. لذا مرحله اول که ارجاع به آرای عمومی به طور مستقیم باشد، حذف شد. و گرنه چنین کاری نه امتناع عقلی دارد و نه منع نقلی. در آن صورت نیازی به مجلس خبرگان رهبری نخواهد بود، مگر به لحاظ بقای شرایط و اوصاف که جهت مراقبت مستمر، شاید وجود آن لازم باشد. البته، آن هم منوط به آن است که حضور مستمر، و پیگیری مردم منتفع یا معنوس یا دشوار و پیچیده باشد و گرنه حضور دفاعی خود ملت کافی است.

لازم است توجه شود که خبرگان از آن جهت که شهروند عادی هستند، فحص و بررسی آنان برای شناخت رهبری و پذیرش آن برای خودشان، واجب است، و اما نسبت به دیگران که سمت بیته و شهادت یا جنبه گزارش کارشناسانه متخصص دارد، مشروط به آن است که خود مردم به طور مستقیم به نتیجه نرسیده باشند و نیازمند به شهادت بیته یا گزارش کارشناسانه غیر داشته باشند، که در آن حال وجود مجلس خبرگان و شهادت



یا گزارش خبریانه اعضای آن لازم خواهد بود. بنابراین، رجوع به آرای عمومی در شناخت رهبری - در صورتی که شناخت و پذیرش آن روشن باشد، همانند رهبری امام راحل (ره) - جایز است، چنانکه در قانون اساسی قبلی آمده است. در غیر آن صورت که غالباً شناخت و پذیرش رهبری پیچیده است، وظیفه مجلس خبرگان به آرای عمومی مستقیم و بدون واسطه واگذار نمی شود. غرض آنکه، همان طور که قانون گذاری حق مجلس شورای اسلامی است و به آرای عمومی مراجعه نمی شود - مگر در مورد یاد شده در اصل پنجاه و نه -، حق انتخاب رهبر، ویژه مجلس خبرگان است و به آرای عمومی به طور مستقیم مراجعه نمی شود. لیکن اگر نمونه نادری، هم چون امام راحل (ره) اتفاق آید، مردم به طور عادی تکلیف خود را می دانند و عملاً نیازی - در مرحله حدوث رهبری - به مجلس خبرگان نیست. گرچه خصوص این مورد در قانون اساسی مصوب ۱۳۴۸ نیامده است.

پرسش: اعتبار و مشروعیت اعضای خبرگان از کجا کسب می شود؟

پاسخ:

همان طور که در پاسخ سؤال دوم و همچنین در اثبات مباحث گذشته روشن شد، مبنای فقهی و حقوقی تشکیل مجلس خبرگان، و نیز اعتبار و مشروعیت اعضای مجلس خبرگان معلوم شده است. زیرا اعضای مجلس خبرگان بالأصله از طرف خود و بالوکاله از طرف مولان خویش - که جمهور مردم ایران اند - به منظور شناخت فقیه جامع شرایط رهبری به تحقیق و تبادل نظر پیرامون فقهای عصر می پردازند و بعد از تبیین رشد از غی و آشکار شدن حق، ولایت فقیه معین و رهبری فقیه مشخص را خودشان بالأصله می پذیرند و از باب یتنه یا گزارش کارشناسانه خبریه، آن را به مولان خود ابلاغ می دارند.

اعضای مجلس خبرگان، کسانی هستند که از جهت علمی و عملی مورد وثوق جمهور مردم اند، و توده مردم آنان را برای بررسی و تبادل نظر مشورتی درباره فقهای معاصر و کبیل کرده اند، تا آنها که شهود بالقوه اند، شاهدان بالفعل شوند و آنها که بالفعل و واجد شرایط گزارش کارشناسانه اهل خبره اند، بالفعل گزارش خبریه دهند. و غیر از آنان ضمن تعهد در رأی گیری برای منتخبان مجلس خبرگان هرگز شهادت برخلاف آنان نخواهند داد، تا از قبیل تعارض دو یتنه شود و یا گزارش کارشناسانه اهل خبره - بر خلاف گزارش آنها نباشد. تا از باب تعارض آرای اهل خبره شود، زیرا تعهد متقابل همگی در برابر قانون اساسی که مژده اعضای ولی مسلمین است، همین حکم را به دنبال دارد.

اصل یک صد و هفتم و یک صد و هشتم، عنده دار

مشروعیت مجلس خبرگان و اعتبار آرای اعضای آن است. البته، تفصیل آن اعتبار و همچنین مشروعیت مصوبات مجلس خبرگان برعهده قوانین موضوع و مصوب خود خبرگان است، که قانون اساسی چنین اختیاری را برعهده آنان گذاشته است.

غرض آنکه، اعتبار و مشروعیت اعضای مجلس خبرگان به آرای عمومی وابسته است، چنانکه اعتبار رئیس جمهور و مشروعیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی، متکی به رأی مردم است، یا این تفاوت که نفوذ ریاست جمهوری نیازمند به تنفیذ مقام رهبری است، چنانکه اصل اعتبار مجلس شورای اسلامی - که اعضای آن در سایه مشروعیت مجلس صاحب اعتبار و مشروعیت می شوند -، به تحقق شورای نگهبان است که فقهای آن منصوب مستقیم از طرف رهبری هستند و حقوقدانان آنان به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی می شوند که رئیس مزبور منصوب مستقیم از سوی رهبری است.

به هر تقدیر، اعتبار و مشروعیت ریاست جمهوری و نیز نمایندگان مجلس شورای اسلامی به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط رهبری انجام می شود، لیکن اعتبار و مشروعیت اعضای مجلس خبرگان - همانند انعقاد اصل مجلس خبرگان و مشروعیت آن -، محتاج به تنفیذ، تصویب و تأیید رهبری نخواهد بود.

البته، صلاحیت کاندیدا شدن برای عضویت در مجلس

موکل است، مگر راه علاج و حل برای آن منظور گردد.

۲. شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط رهبری، همانند سایر شخصیت‌های حقوقی اسلام - مانند مقام مرجعیت فتوا، مقام قضا و داور و در محاکم عدل اسلامی - منصوب از طرف شارع مقدس است و رجوع مردم به آن شخصیت حقوقی، آن را از مرحله ثبوت به مرحله اثبات منتقل کرده و از قوه به فعلیت می‌رساند؛ یعنی شخصیت‌های حقوقی پاده شده از لحاظ نصب عمومی از طرف شارع مقدس به نصاب خاص خود رسیده است و چنین مقامی از طرف غیر شارع به آن شخصیت‌های حقوقی داده نمی‌شود، و آنچه برعهده 'مردم' است، همانا لزوم رجوع به آرای مرجع یا رهبر یا قاضی جامع شرایط پس از شناسایی می‌باشد.

چنانکه اگر کسی به ملکهٔ اجتهاد پزشکی رسید، شخصیت حقوقی او صلاحیت مرجعیت بیماران را دارد، خواه کسی به او رجوع کند یا نکند. اگر مردم بیمار به او رجوع کردند، او از طبیب بالقوه به طبیب بالفعل منتقل می‌شود و گرنه هیچ گونه مسمی با رجوع بیمارانش به او داده نخواهد شد. مگر آنکه طبیب مزبور نخواهد به یکی از ستهای اعتباری نظیر وزارت، وکالت و... نایل آید که در این حال، ابلاغ مقام ذی ربط سهم تعیین کننده دارد. شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط، مسئولیت ادارهٔ نظام و امامت برامت را از طرف مردم حیانت نمی‌کند. زیرا هم ادلهٔ ولایت فقیه و زعامت او تام است و هم احتمال وکالت فقیه از طرف مردم موهوم و باطل است و تفصیل بحث - پیرامون دو جهت یاد شده - بیرون از موضوع و وقت این مصاحبه است.

دلیل اجمالی بطلان وکالت فقیه نیز این است که در وکالت، آنچه حق مسلم موکل است، وکیل از طرف او آن را استیفا می‌کند. اجرای احکام و حدود الهی بعد از تبیین و تحقیق آنها، عفو، تخفیف مجازات برای متخلفان از احکام و حقوق خداوند، قصاص حرمت‌های الهی، و الاحکامات قصاص و مانند آن، هیچ کدام حق ملت نیست. تا آنان برای استیفا از حق خود فقیه جامع شرایط را وکیل خویش نمایند. چنانکه قسمت مهم منابع مالی و اقتصادی مملکت که از آنها به عنوان انفال یاد می‌شود، متعلق به مکتب اسلام و متن دین است، نه متعلق به اشخاص حقیقی و نه متعلق به ملت. زیرا برای اشخاص حقیقی، اموال و اموال معین است و برای شخصیت حقوقی ملت، اموال و حقوق مشخصی می‌باشد که انفال جزو هیچ کدام از آنها نیست، چنانکه دو شیء یاد شده؛ یعنی ۱. احکام، حدود و حریمات ۲. انفال - همانند معادن نفت، دریا، جنگل و ... - در اختیار شخصیت حقیقی فقیه جامع شرایط قرار ندارد. زیرا وی از این جهت هستای اشخاص حقیقی دیگر است. بنابراین، نمی‌توان رهبری نظام اسلامی را از قبیل ریاست جمهور، عضویت در مجلس خبرگان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و... تحت عنوان وکالت از

خبرگان - قبل از آرای مردم - توسط فقهای شورای نگهبان تأیید می‌شود، که چنین قانونی از طرف خود مجلس خبرگان تصویب شده است. نه آنکه در قانون اساسی آمده باشد، و توهم محذور دور و مانند آن نارواست. و اگر در مقام عمل به معضلی برخورد شده، ممکن است خود مجلس خبرگان برای علاج آن چاره‌ای بیاندیشد.

در استقلال مجلس خبرگان، و نیز اعتبار و مشروعیت اعضای آن به طور مستقل و عدم نیاز به نصب، تصویب، تأیید، تفهیم، امضا و مانند آن از سوی رهبری می‌توان به قانون مصوب داخلی خود مجلس خبرگان استناد کرد. زیرا هرگونه عزل و نصب و پذیرش استعفا یا برخی از اعضای معذور خبرگان هیچ گونه حاجتی به مقام رهبری نیست. برخلاف فقهای شورای نگهبان و مانند آن که همه امور وابسته به آنها از سوی مقام رهبری تصمیم‌گیری می‌شود. چنانکه عزل رئیس جمهور بعد از انجام کارهای قانونی از طرف دیوان عالی کشور یا مجلس شورای اسلامی از طرف مقام رهبری خواهد بود.

پرسش: لزوم مجلس خبرگان، با نظریه انتخاب در ولایت فقیه سازگار است یا انتخاب؟

پاسخ:

آنچه درپاسخ سؤال دوم دربارهٔ مبنای فقهی و حقوقی تشکیل مجلس خبرگان و نیز در خلال برخی از مباحث گذشته معلوم شد عبارت بود از:

۱. شخصیت حقیقی فقیه جامع شرایط رهبری - همانند دیگر شهروندان - در برابر قوانین قرار دارد و با آنها در مسائل حقوقی متساوی است. لذا شخص فقیه در انتخاب اعضای مجلس خبرگان، انتخاب رئیس جمهور، انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی و دیگر شوراهای شرکت می‌کند و حق رأی دارد و رأی او ارزش بیش از یک رأی ندارد و اگر خودش قبل از نیل به مقام رهبری جزو فقیهانی بود که عضو مجلس خبرگان بوده است، از این جهت در تولی و پذیرش ولایت فقیه حق رأی داشته است، همانند دیگر فقها و اعضای مجلس خبرگان به شخصیت حقوقی خویش به عنوان ولایت، رأی تولی می‌دهد نه به عنوان وکالت، رأی توكیل. و چنین رأی از چنان فقیه‌یی، که عضو مجلس خبرگان است صحیح خواهد بود، برخلاف آنکه در انتخاب ریاست جمهوری، یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری بنخواهد به شخص خود رأی دهد، یا یکی از کاندیداهای نمایندگی مجلس شورای اسلامی بنخواهد به خودش رأی دهد که در این گونه از موارد صحت رأیهای مزبور خالی از تأمل نیست، زیرا مستلزم اتحاد وکیل و



حکمت اصول سیاسی اسلام

ترجمه و تفسیر فرمان مبارک

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

به مالک اشتر

محدثی چغری

فضای اصلی نظام، ستون خیمهٔ مملکت و عمود استوار کشور، همانا ولایت فقیه است، لیکن برای حاکمیت ملت در دو حوزهٔ امور و احوال و اموال شخصی و نیز امور، احوال و اموال عمومی و ملی (نه دولتی و حکومتی) منطقهٔ خاص به عنوان انتخاب رئیس جمهور، اعضای مجلس خبرگان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای شوراهای دیگر، اصول ویژه‌ای در نظر گرفته شده است که آزادی آنان و حق حاکمیت آنها تأمین می‌گردد، و شخصیت حقیقی فقیه جامع شرایط رهبری نیز در این دو قسمت اخیر، همتای شهروندان دیگر از حاکمیت ملی برخوردار است.

لازم است توجه شود که غیر فقیه جامع شرایط رهبری، کسی نمی‌تواند ولایت امر مملکت را برعهده گیرد. اما فقیه جامع شرایط می‌تواند غیر از ولایت بر محورهای اصیل نظام، برخی از امور شخصی یا ملی را از طرف ملت یا نمایندگان آنان بر عهده بگیرد. مثلاً اگر در اصل یک صد و دهم و اصل یک صد و هفتاد و پنجم قانون اساسی، برخی از کارهای اجرایی و ملی از وظایف و اختیارات رهبری شمرده شد، مانند: نصب، عزل و قبول استعفای بعضی از مسئولان کار اجرایی، نظیر رئیس سازمان صدا و سیما، همچنین در اصل شصت قانون اساسی چنین آمده است: «اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهدهٔ رهبری گذاره شده، از طریق رئیس جمهور و وزرا است»، نه به مقتضای ولایت فقیه و دخالت او در کارهای شخصی یا ملی است، و نه منافی حاکمیت ملی می‌باشد. زیرا خود ملت در همهٔ پرسی فراگیر، چنین وظایف اجرایی را به عهدهٔ فقیه جامع شرایط قرار داده است، و نیز ملت می‌توانست و می‌تواند حق حاکمیت خویش را به سبک دیگر اعمال کند، چنانکه در قانون اساسی قبلی (مصوب ۱۳۵۸) صدا و سیما - به عنوان رسانهٔ گروهی - زیر نظر مشترک قوای سه گانه اداره می‌شد و ترتیب آن را قانون مصوب مجلس شورای اسلامی معین می‌کرد.

۵. نشانه‌های تفکیک شخصیت حقیقی از شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط رهبری زیاد است، که برخی از آنها دراصل یک صد و چهل و دوم به این صورت آمده است: «دارای رهبر، رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران، قضات و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، توسط رئیس قوه قضائیه رسیدگی می‌شود، که برخلاف حق، افزایش نیافته باشد، وگرنه اموال مکتب و حقوق امامت که در اصل چهل و پنجم، فی الجمله نه بالجمله، به آن اشاره شد مربوط به شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط رهبری است که برطبق مصالح عامه عمل می‌شود.

توجه: گاهی از مجموعهٔ نظام اسلامی به عنوان دولت اسلامی، حکومت اسلامی و مانند آن یاد می‌شود، که منظور از آن خصوص قوهٔ مجریه در قبالت قوهٔ مقننه و قوهٔ قضائیه نیست. مانند اصل مزبور (اصل چهل و پنجم) و اصل چهل و

طرف مردم» توجیه کرد.

۳. تدوین اصول قانون اساسی برابر با آزادی مردم توأم با مسئولیت در برابر خداست، همان طور که در اصل دوم قانون اساسی بند ۶ آمده است. و قبلاً نیز به آن اشارت رفت. لذا تبیین قوانین و تشریح مقررات مربوط به دو قسمت مهم از امور امت: یکی راجع به امور و اموال شخصی آنها و دیگری راجع به امور و اموال عمومی و ملی آنان و همچنین اجرای آن قوانین و نیز تطبیق موارد اجرا بر مواد قانون، که بر عهدهٔ قوهٔ قضائیه است، همگی باید با حفظ دو اصل محوری باشد: یکی آنکه تقریر و تفسیر مقررات و قوانین شخصی و ملی باید موافق با موازین اسلامی یا غیر مخالف با آنها باشد، که توثیق حفظ و اجرای آنها به عهدهٔ شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط است و نیز اجرای آنها مستلزم تقویت افعال و اتلاف اموال مکتب نگردد. لذا در همهٔ سه بخش مهم مملکت؛ یعنی تقنین، اجرا و قضا، حضور فقاقت و عدالت، همراه با سایر شرایط رهبری لازم است، خواه به نحو مباشرت و خواه به نحو تسیب. لذا تنفیذ حکم ریاست جمهور، نصب فقهای شورای نگهبان، نصب رئیس قوهٔ قضائیه از اختیارات - بلکه از وظایف - فقیه جامع شرایط رهبری است. چنانکه اصل پنجم قانون اساسی، ولایت امر و امامت امت را بر عهدهٔ فقیه عادل و با تقوا... قرار داده است نه در اختیار او.

۴. ساختار قانون اساسی ایران بر تفکیک حوزهٔ ولایت فقیه از قلمرو حکومت ملی و حاکمیت مردم است؛ یعنی گرچه

تخلیه نموده است، و لذا باید که...

نهم: «دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، سوء استفاده از مقاطعه کاریها و معاملات دولتی و فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دائر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت المال بدهد، این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود». زیرا بخشهای قضایی مفاد این اصل برعهده قوه قضائیه است، گرچه برخی از کارهای اجرایی آن به قوه مجریه ارجاع شود.

نشانه دیگر تفکیک، بین شخصیت حقیقی و حقوقی فقیه جامع شرایط رهبری این است که رهبر، به لحاظ شخصیت حقیقی خود - همانند سایر شهروندان - حق شرکت در انتخاب رئیس جمهور را دارد و به کاندیدای مورد نظر شخصی خود رأی می دهد. پس از تمامیت انتخاب رئیس جمهور و انتخاب شدن شخص معین از بین کاندیداهای ریاست جمهوری، آنگاه شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط رهبری، ریاست جمهوری منتخب مردم را تنفیذ می کند؛ خواه رئیس جمهور منتخب همان شخصی باشد که فقیه مزبور به لحاظ شخصیت حقیقی خود به او رأی داده است یا شخص دیگری باشد.

تذکر: رهبری در اسلام، به عنوان خدمت به نظام اسلامی و انسانی است، همانند ریاست جمهوری و ... زیرا در اصل، اصل یک صد و چهل و دوم از همه این مناصب به عنوان خدمت یاد شد.

۶. شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط رهبری، وکیل اشخاص یا ارگان و نهاد نخواهد بود؛ یعنی همان طور که شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط مرجعیت، وکیل شخص یا نهاد و ارگان نیست، بلکه از طرف شارع مقدس منصوب به سمت افتا و صلاحیت و مرجعیت می باشد، جریان رهبری فقیه جامع شرایط نیز همین طور است. و اگر عنوان «انتخاب رهبری» برای تعیین وظایف اعضای مجلس خبرگان استعمال شده است، چنین استعمالی به معنای توکیل نخواهد بود. زیرا عنوان انتخاب، اجتناباً، اصطفاً، اصطناع و مانند آنها که در لغت عربی متناسب و متقارب هم هستند، هیچ کدام به معنای توکیل نیست، بلکه به معنای برگزیدن است که گاهی مناسب با برگزیدن وکیل به کار می رود و زمانی برای برگزیدن ولی، و قیّم و گاهی برای برگزیدن متولی یا والی، استعمال می شود. پس اگر عنوان «انتخاب» در برخی از اصول قانون اساسی - مانند اصل یک صد و هفتم - به کار رفت، معنای آن این نیست که فقیه جامع شرایط رهبری وکیل خبرگان است که خبرگان وکلای جمهور و توده مردم ایران هستند.

۷. شخصیت حقوقی فقیه جامع شرایط، گرچه نسبت به امام معصوم (ع) نایب، وکیل و مانند آن خواهد بود، لیکن نسبت به مردم، والی است نه وکیل. و این گونه از وراها هرگز با محجوریت مولی علیه همراه نیست، زیرا چنین ولایی نسبت به شخصیت حقیقی خود فقیه جامع شرایط هم متحقق است - چنانکه چندین ثبوت به آن اشاره رفت. زیرا اگر شخصیت حقوقی فقیه مانند امام راحل (ره) مرجع فتوا بود، عمل به فتاوی وی بر او و بر مقلدان او واجب، و اگر حکم انشایی نمود خواه به صورت قضا و خواه به عنوان ولایت، عمل به آن حکم انشایی بر او و همه آحاد کشور واجب است و نقض آن حکم قضایی یا ولایی بر او و بر دیگران حرام است. بنابراین، هیچ گونه حجری در چنین ولایی وجود ندارد. همان طور که فقیهان جامع شرایط توسط پیامبر (ص) یا امامان معصوم (ع) در عصر حضور و ظهور گاهی براط منطقه مصر و زمانی برای شهر کوفه و نظایر آن منصوب می شد، تا احکام و حدود الهی از یک سو و اموال بیت المال از سوی دیگر و سایر کارهای لازم و زمین مانده از سوی مسوم تزییع نشود، در عصر غیبت حضرت ولی عصر (ع) چنین خواهد بود و تعرض آن مطلب از این مبحث خارج است.

تذکر: در پاسخ سؤال اول اشاره شد که ممکن است نظارت نهایی مصوبات مجلس خبرگان از لحاظ انطباق با موازین اسلامی برعهده فقهای شورای نگهبان باشد. توضیح آن احتمال این است که، در اصول چهارم قانون اساسی چنین آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل، بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است». زیرا عنوان کلیه قوانین، شامل قوانین مجلس خبرگان هم می شود، چنانکه شامل قوانین قانون اساسی و قوانین مجلس شورا و مصوبات مجمع تشخیص خواهد شد. این اصل مبدأ و معاد همه اصول است.

• حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، ش ۸